

## بررسی تطبیقی جلوه‌های ملی‌گرایی در شعر شوقی و بهار

\* ابوالحسن امین مقدسی

\*\* صابره سیاوشی

### چکیده

شوقی و بهار دو شاعر برجسته معاصرند که به سبب داشتن ویژگی‌های مشابهی چون هم‌زمان بودن، مسلمان بودن، زیستن در هنگامه استبداد سیاسی، درگیری با کشورهای استعمارگر، آزادی‌خواهی، داشتن مبارزات انقلابی، و تحمل تبعید و زندان، از نظر فکری و ادبی بسیار به هم نزدیک‌اند. این مشابهت به حدی است که به‌رغم بی‌خبری این دو شاعر از یک‌دیگر و این‌که هیچ‌نام و نشانی از یکی در دیوان دیگری به‌چشم نمی‌خورد، روح مشترکشان آن‌ها را کاملاً آشنا جلوه می‌دهد. دو روحی که در سایه تربیت اسلامی بالیده‌اند و به‌کمال رسیده‌اند.

بررسی تطبیقی اشعار این دو شاعر نشان می‌دهد که میهن‌دوستی و عشق به وطن از جلوه‌های بارز اندیشه آن‌هاست. بازتاب این وطن‌دوستی در اشعار ایشان آن‌چنان گسترده است که به عنصری سبک‌ساز و تعیین‌کننده در سطح محتوایی و زبانی شعر آن‌ها تبدیل شده است.

نگارندگان در این پژوهش کوشیده‌اند با یافتن نقاط تلاقی اندیشه این دو شاعر در عرصه ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)، از خلال اشعار و اندیشه‌های آن‌ها، به تطبیق این رویکرد به‌مثابه یکی از رهیافت‌های فکری عصر حاضر پردازند. در پایان نتایج به‌دست آمده در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** بررسی تطبیقی، ملی‌گرایی، بهار، شوقی.

\* دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

\*\* استادیار زبان و ادبیات عربی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی saberehsiaavashi@yahoo.com

تاریخ دریافت: 1393/2/19، تاریخ پذیرش: 1393/4/18

## 1. مقدمه

### 1.1 تعریف ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی یکی از رویکردهای نوپا و جذاب ادبی است که امروزه توجه پژوهشگران بسیاری را به خود جلب کرده است. این علم میان‌رشته‌ای ابتدا در کشورهای غربی، به‌خصوص فرانسه، شکل گرفت و به مرور مورد توجه اندیشمندان و متفکران حوزه ادبیات در مشرق‌زمین قرار گرفت.

اصطلاح ادبیات تطبیقی را نخستین بار آبل ویلمن (Abel Villemain)، منتقد فرانسوی، به‌کار برد (هلال، 1987: 16). در جهان عرب نیز اتفاق نظر وجود دارد که فخری ابوالسعود، ادیب و پژوهشگر مصری، پیشگام اصطلاحی و نظری ادبیات تطبیقی است و در آثار خود به مقایسه ادبیات عربی و انگلیسی پرداخته است.

اما حقیقت این است که محمد غنیمی هلال (1968 م) مؤسس ادبیات تطبیقی در مفهوم علمی آن است؛ چراکه ابوالسعود با وجود پیشگامی در ادبیات تطبیقی در جهان عرب، برخی از اصول بنیادین این علم نوین مثل روابط تاریخی را نادیده گرفت. غنیمی هلال نخستین اثر علمی و روشمند دنیای عرب را با عنوان *الأدب المقارن* (ادبیات تطبیقی) در دو بخش نظری و کاربردی تألیف کرد. *الأدب المقارن* مشهورترین و اثرگذارترین کتاب در زمینه ادبیات تطبیقی در جهان عرب است که چندین بار تجدید چاپ شده است (علوش، 1987: 167).

نظریات عمده ادبیات تطبیقی در قالب چهار مکتب فرانسوی، امریکایی، آلمانی، و اروپای شرقی (اسلاوی) مطرح می‌شود<sup>1</sup> که هر یک اصول و مبانی ویژه خود را داراست. مهم‌ترین آن‌ها تأثیر و تأثر و ارتباط تاریخی است، اما پس از آن که مکتب فرانسوی مورد اتهام قرار گرفت که اسیر فرهنگ اروپایی است و ادبیات را در قید و بند تأثیر و تأثر کرده است (الخطیب، 1999: 77)، زمینه برای تولد مکتبی نوظهور به نام «مکتب امریکایی» به وجود آمد. این مکتب نسبت به مکتب فرانسوی گستره و افق دید وسیع‌تر و جنبه نقادانه پررنگ‌تری داشت. به همین سبب در زمان خود موجب تحولات بسیاری شد و مفاهیم جدیدی را به ارمغان آورد. دکتر عبدالعزیز در این باره می‌گوید: «مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی دیوارهای آهنینی را که پیشگامان ادبیات تطبیقی فرانسه به وجود آورده بودند، درهم شکست» (2002: 11). با توجه به توضیحات یادشده و گستردگی و ظرفیت بالاتر مکتب

امریکایی نسبت به سایر مکاتب، در این مقاله قصد داریم با روش توصیفی - تحلیلی به مقایسه تطبیقی اندیشه ملی‌گرایی نزد دو شاعر بزرگ ایرانی و عرب، ملک الشعرای بهار و امیرالشعرا شوقی بر پایه شیوه این مکتب پردازیم و نتایج به‌دست‌آمده را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهیم.

## 2.1 پیشینه پژوهش

در زمینه بررسی ملی‌گرایی در اشعار شاعران معاصر زبان فارسی و عربی تحقیقاتی صورت گرفته است: مقاله «بررسی مفهوم وطن در اشعار بهار و رصافی» از ناصر محسنی‌نیا و فاطمه دانش (1388) در نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره اول، که در آن نکات مربوط به دیدگاه‌های بهار و رصافی درباره وطن مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. مقاله «حضور سیاسی بیگانگان در دیوان ملک الشعرای بهار» از غلامعلی فلاح (1383)، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تربیت معلم تهران، سال دوازدهم، شماره 47 نیز به انعکاس دیدگاه مخالف و اعتراض‌گونه بهار به حضور بیگانگان در کشور می‌پردازد. مقاله «بررسی بازتاب عشق به وطن در شعر بهار و ابراهیم طوقان» از علی سلیمی و پیمان صالحی (1389)، در مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، شماره 15 نیز اشعار میهنی دو شاعر یادشده را به عنوان شاعرانی ملی بررسی کرده است. کتاب ادبیات تطبیقی نیز که در 1386 از سوی یکی از نگارندگان این مقاله با تکیه بر مقارنه شوقی و بهار تألیف و از سوی انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید، اگر چه مسائل گوناگونی از جمله فقر، زن، علم، جنگ و ... را از نگاه این دو شاعر مورد مقایسه و تحلیل قرار داده، اما به مسئله ملی‌گرایی و ارائه شناخت بهتر و دقیق‌تر آن از نظرگاه این دو شاعر پرداخته است که این پژوهش سعی در انجام این مهم دارد. تفاوت مقاله موجود با دیگر پژوهش‌های مذکور در آن است که نگاه احمد شوقی به مسائل ملی‌گرایانه در ادبیات عربی راه هم‌پایه بهار در ادبیات فارسی، مورد نقد و کنکاش قرار داده است. این کار از حیث موضوع بی‌سابقه بوده و از این جهت کاری نو و تازه به حساب می‌آید.

## 3.1 اهمیت موضوع

اهمیت موضوع نیز از این روست که در آن، ناسیونالیسم و جلوه‌های آن، به عنوان یکی از بن‌مایه‌های نوین ادبیات معاصر، به صورت تطبیقی در شعر دو شاعر صاحب سبک و دارای

#### 4 بررسی تطبیقی جلوه‌های ملی‌گرایی در شعر شوقی و بهار

بینش مشترک و شبیه به هم در دو ادبیات پربار جهان (ایران و مصر) مورد مقایسه و تحلیل قرار گرفته است.

### 4.1 سؤالات اصلی

پژوهش حاضر با بررسی زاویه دید دو شاعر معاصر عرب و ایرانی می‌کوشد به این سؤالات پاسخ گوید:

- عشق به وطن و حس ملی‌گرایی در شعر شوقی و بهار چه جلوه‌هایی داشته است؟
- رویکرد این دو شاعر به مسئله ملی‌گرایی چه تشابهات و اختلافاتی دارد؟
- رویکرد شوقی و بهار به مسئله ملی‌گرایی به صورت فردی و سنت‌گراست یا این‌که با گذر زمان شکلی اجتماعی و تجددگرا به خود گرفته است؟

### 2. شباهت‌ها و تفاوت‌های دو شاعر

در این قسمت، به منظور آشنایی بهتر و دقیق‌تر با اندیشه و شعر این دو شاعر بزرگ زبان پارسی و عربی، به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که در عین شباهت در زندگی و اندیشه این دو شاعر وجود دارد نگاهی گذرا می‌اندازیم.

#### 1.2 شباهت‌ها

1. هر دو شاعر معاصرند. تولد بهار در 1265 ش و وفات او در 1330 بوده است. شوقی نیز در 1247 ش / 1868 متولد شد و در 1311 ش / 1932 درگذشت.
2. هر دو شاعر در کشوری اسلامی به دنیا آمدند و مسلمان بودند.
3. هر دو شاعر آزادی‌خواه و تجددطلب بودند؛ اگر چه، دوره‌ای از زندگی خود را نیز در بارها سپری کردند، حتی بهار برای مدتی کوتاه نیز به وزارت رسید و سال‌ها نماینده مجلس بود.
4. هر دو شاعر، با استفاده از نمادهایی چون حیوانات و دیگر عناصر طبیعت و با الهام‌گرفتن از داستان‌ها و افسانه‌های قدیمی سرزمین خود، داستان‌های حکیمانه سروده‌اند.
5. اندیشه و نیز نوع ممدوحان دو شاعر یکسان است. ممدوحان به سه دسته دینی، تاریخی - سیاسی، و علمی تقسیم می‌شوند: هر دو پیامبر را مدح می‌کنند؛ همچنین، بهار

حضرت زهرا و شوقی حضرت سکینه (دختر امام حسین (ع)) را می‌ستاید. شوقی سعد زغلول، جرجی زیدان، و ... را مدح می‌کند و ممدوحان بهار ستارخان، جرجی زیدان، و استاد همایی هستند (امین مقدسی، 1386: 140).

6. هر دو شاعر از میان صنایع ادبی از تشبیه و انواع آن بیش‌تر از دیگر آرایه‌ها استفاده کرده‌اند.

7. هر دو به مطالعه گذشته پرشکوه سرزمین باستانی خود دلپسته بوده‌اند و مطالعاتی که در این زمینه داشته‌اند، در مفاهیم و موضوعات آثارشان بازتابی مستقیم داشته است.

8. هر دو شاعر برهه‌ای از زندگی را برای درمان بیماری صعب‌العلاج خود، به‌ناچار، در اروپا به سر برده‌اند.

9. هر دو مدتی را در تبعید سپری کرده‌اند. حسین کامل احمد شوقی را به مالت و محمدعلی شاه بهار را به درگز تبعید کرد.

10. هر دو شاعر درباره مسائل اجتماعی مثل ضرورت علم‌آموزی و برداشتن حجاب و ... دیدگاه مشترکی داشتند.

11. هر دو از شاعران نام‌آور ادبیات فارسی و عربی‌اند، به‌گونه‌ای که به شوقی لقب «امیر الشعراء» و به بهار نیز عنوان «ملک الشعراء» داده شده است.

12. نسب هر دو به اصلی غیربومی باز می‌گردد. نسب شوقی به قرار ذیل است: پدر گُرد، مادر ترک، مادربزرگ پدر چرکس و جدۀ مادری یونانی. نسبت بهار نیز از جانب مادر به گرجستان می‌رسیده است.

13. علاقه شوقی به مصر سبب نشد که دیگر سرزمین‌های عربی را از یاد ببرد. او درباره شام، عراق، لبنان، و ... هم شعر سروده و همه شرق عربی را یک خانواده می‌دانسته است که اگر رنجی به یکی رسد، دیگران را آزرده می‌سازد. این نگاه او را به «شاعر شرق عربی» شهره کرد. بهار نیز دارای همین افق دید است. او در جای‌جای اشعارش جهان اسلام و کشورهای مسلمان را به وحدت و اتحاد فرا می‌خواند.

14. اگر زندگی هر دو شاعر را از دربار تا تبعید و از تبعید تا مرگ بررسی کنیم به سه مرحله بومی‌خوری: مرحله تقلید، مرحله انتقال از قدیم به جدید، و مرحله نوآوری.

15. هر دو شاعر به سبب ارائه اندیشه‌های نو، از سوی متحجران و تنگ‌نظران عصر خود، مورد آزار و اتهام قرار گرفتند.

16. هر دو در برهه‌ای از زندگی خود مداح بوده‌اند و در مدح پادشاهان، امیران، و حاکمان عصر خود اشعار غرایبی دارند.

17. اگرچه شوقی و بهار مداحان بزرگ پادشاهان عصر خویشند، اما حقیقت امر این است که آن دو در مدح موفق نبودند و اگر توفیقی حاصل کرده‌اند، در طرح مسائل سیاسی و اجتماعی و تاریخی است.
18. دیوان هر دو شاعر آکنده از اغراض سنتی شعر یعنی مدح، رثاء، غزل، وصف، و هجاست.
19. در کنار اغراض سنتی اغراض نو و نشانه‌تجدد نیز در اشعار هر دوی آن‌ها توجه خواننده را به خود جلب می‌کند؛ مواردی چون توصیف هواپیما، زیردریایی، بانک، صلیب سرخ، و هلال احمر در شعر شوقی و نیز مشروطه، جمهوری‌خواهی، توصیف هواپیما، بیمارستان‌های کشور سوئیس، و ... در شعر بهار. در مجموع، این اغراض به عنوان مظاهر تمدن نوین در افق دید هر دو مشترک است.
20. شوقی و بهار عواطف و احساسات خود را با طبیعت مرده در آمیخته و قصایدی جاودان آفریده‌اند. قصیده «دماوندیه (1) و (2)» بهار و «وصف جنگل بولونی» شوقی از این دسته‌اند.
21. هر دو شاعر در دوره‌ای می‌زیستند که کشورشان در بحبوحه روی کار آمدن حکومت مشروطه و وضع قانون اساسی نوین بود.
22. شوقی و بهار در کنار شاعری و نویسندگی مورخان بزرگی نیز بوده‌اند که هم سیر حوادث عصر خود را به‌خوبی منعکس کرده‌اند و هم سعی در زنده‌کردن و بازگرداندن گذشته داشته‌اند. حاصل تلاش شوقی در این زمینه تألیف *دول العرب و عظماء الاسلام* و نمایشنامه‌های تاریخی بوده است و تألیف *تاریخ احزاب سیاسی، تصحیح تاریخ سیستان، و ترجمه تاریخ طبری دستاوردهای عمده ملک‌الشعرا بهار در این عرصه‌اند.*
23. شوقی و بهار دو شاعر نابغه بی‌مانند و دارای مواهبی کم‌نظیرند، اما بدان سبب که قادر نبودند خود را از قیود کهن رها سازند، نتوانستند به تهذیب این نبوغ پرداخته و از این نعمت خدادادی آن‌گونه که شایسته است، استفاده کنند.
24. هر دو شاعر با نگاهی حسرت‌آلود به گذشته پرمجد سرزمین خویش و پیشرفت‌هایی که در کشورهای اروپایی صورت گرفته می‌نگرند و جوانان سرزمینشان را به برخاستن از خواب غفلت و تلاش برای احیای عظمت گذشته و دستیابی به پیشرفت‌های نوین علمی دعوت می‌کنند.
25. هر دو شخصیتی ادبی - سیاسی داشتند و از نظر سیاسی فراز و فرودهایی را پشت سر گذاشته‌اند که گاه خود آن‌ها و گاهی نیز گذر زمان و قضاوت تاریخ از این خطاها پرده

برداشته است. مواردی همچون حمایت بهار از محمدرضاشاه و جانبداری سرسختانه شوقی از عباس حلمی.

26. بهار و شوقی در خانواده‌های منسوب به دربار به دنیا آمدند. پدر بهار محمد کاظم صبوری ملک‌الشعراي آستان قدس و ناصرالدین شاه قاجار و پدر شوقی وکیل ویژه خدیوی اسماعیل بود.

27. هر دو تحصیلات خود را از مکتب‌خانه آغاز کردند.

28. هر دو نگاهی وحدت‌گرایانه و یکپارچه‌نگر به جهان اسلام داشتند.

29. عاطفه اجتماعی و میهنی هر دو شاعر بر عاطفه شخصی آن‌ها غلبه دارد.

## 2.2 تفاوت‌ها

1. اگرچه هر دو شاعر مسلمان بودند، اما بهار شیعه‌مذهب و شوقی اهل سنت بود.

2. مدت، شکل، و نوع مبارزات سیاسی شوقی و بهار متفاوت است.

3. بهار تقریباً سراسر زندگی خود را در فقر سپری کرد. او در هجده‌سالگی یتیم شد و آن هنگام نیز که به مناصب سیاسی و حتی استادی دانشگاه رسید، حقوق و رتبه علمی آن را دریافت نکرد، اما شوقی تقریباً همه عمر از رفاه و تمکن مالی برخوردار بود و حتی آن هنگام نیز که زندگی پر از ناز و نعمت دربار را رها کرد، با اداره کردن املاک و دارایی‌هایش، مردی ثروتمند باقی ماند. همین محرومیت و فقر، زبان بهار را تند و گزنده ساخته است درحالی‌که شعر شوقی نرمی بیان یک شاعر مرفه و برج عاج نشین را دارد.

4. در عرصه ادبیات عربی شوقی فقط یک شاعر است و به حیطة نثر یا نظریه‌پردازی ادبی وارد نشده است؛ درحالی‌که سبک‌شناسی و نظریات تاریخی - ادبی بهار اگر بر شاعری او برتری نداشته باشد، کمتر از آن نیست.

5. بهار در بیان عقایدش رادیکال و انقلابی است، درحالی‌که شوقی محافظه‌کار و عاقبت‌اندیش است.

6. شوقی تحصیلات خود را در رشته حقوق و در فرانسه به پایان رسانده است؛ درحالی‌که تحصیلات بهار، عمدتاً حوزوی و دانش او برپایه مطالعات فردی بوده است.

7. هر دو شاعر از بزرگان ادبیات فارسی و عربی‌اند با این تفاوت که امیرالشعراي شوقی از شاعران طراز اول ادبیات عربی محسوب می‌شود و ملک‌الشعراي بهار تقریباً از شاعران رده دوم ادبیات فارسی به‌شمار می‌آید.

8. بخشی از درخشان‌ترین آثار شوقی نمایشنامه‌ها و رمان‌هایی است که موجب شد او را «پدر نمایشنامه منظوم عربی» بنامند؛ در حالی که بهار هیچ‌گاه به این دو نوع ادبی اقبال نشان نداد.

9. بهار در مدایح خود صادق و از بیان امور غیرحقیقی به دور است؛ درحالی که شوقی بی‌هیچ تردیدی عصر سلطان عبدالحمید عثمانی را با همه ستم و استبدادش بهترین دوره خلافت و سخن او را وحی می‌داند.

10. اگرچه هر دو شاعر آزادی‌خواه و انقلابی به حساب می‌آیند، اما نگاهشان به جمهوری و مشروطیت متفاوت است. شوقی و بهار هر دو به کوتاه‌شدن دست استعمار و دخالت‌نکردن دولت‌ها و قدرت‌های خارجی در امور کشور خود اعتقاد راسخ دارند، اما شوقی معتقد است حکومت باید، در عین مقیدبودن به قانون اساسی، در خاندان اسماعیل باقی بماند، در حالی که بهار حکومت طبق قانون اساسی را از آن کسی می‌داند که برگزیده و منتخب مردم باشد.

11. شوقی در سایه زندگی درباری همواره در ناز و نعمت زیست؛ درحالی که بهار به سبب خانه‌نشینی و منع شدن از دخالت در امور سیاسی و تدریس غالباً با فقر دست و پنجه نرم می‌کرد.

12. تأثیرپذیری شوقی از شعرای غرب همچون ویکتور هوگو، لامارتین، دی موسه، و لافونتن چشمگیر است. درحالی که تأثیرپذیری از شاعران غرب و سبک شعری ایشان در شعر بهار نمود چندانی ندارد.

### 3. مقایسه میهن در شعر بهار و شوقی

میهن‌دوستی و عشق به وطن یکی از جلوه‌های بارز اندیشه بهار است. همین مسئله او را به شاعر ملی ایران بدل ساخته که آثارش وارد گنجینه ادبیات جهان شده است. به جرئت می‌توان گفت که پس از فردوسی بزرگ، که حس میهن‌ستایی و غرور ملی در حماسه ماندگارش جلوه تام و تمامی یافته است، هیچ شاعری همچون بهار با این حدت و حرارت و با این وسعت و عظمت از وطن سخن نگفته است (حسین‌پور، 1387: 543).

نگاه بهار به ایران نگاهی واقع‌گرایانه است. او مانند برخی نیست که ایران را تنها با نام اسطوره‌ای «ایران باستان» می‌شناسند و تنها تصویری که از آن ارائه می‌دهند مربوط به قبل از اسلام و دوره هخامنشیان و پارس‌هاست. ایران از نگاه بهار، سرزمینی با سوابق درخشان



پیش از اسلام و دستاوردهای ارزشمند پس از آن است. او به سبب سال‌ها مطالعه عمیق و ژرف در تاریخ ایران، کشورش را به خوبی می‌شناسد. می‌توان گفت: «هیچ شاعری پس از فردوسی، در شعرش، چهره ایران را زیباتر از بهار تصویر نکرده است و این نکته‌ای است که از فرط وضوح، گاه ممکن است مخفی بماند» (عظیمی، 1378: 470 به نقل از جلال متینی). از درونمایه‌های چشم‌گیر شعر دوره مشروطه یکی وطن‌دوستی است و دیگر آزادی. بازتاب وطن‌دوستی در اشعار بهار آن‌چنان گسترده است که به عنصری سبک‌ساز و تعیین‌کننده در سطح محتوایی و زبانی شعر او تبدیل شده است. به گفته دکتر شفیع کدکنی: «اگر دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار بخواهیم صید کنیم، یکی مسئله وطن است و دیگری، آزادی. بهترین ستایش‌ها از آزادی و حتی زیباترین مدح‌ها از مفهوم وطن در آثار بهار به چشم می‌خورد» (1383: 35)<sup>2</sup>.

نگاه بهار به تاریخ ایران، به عنوان یک ایرانی، جنبه‌ها و رویکردهای گوناگونی دارد که در ادامه به ذکر این موارد می‌پردازیم و آن‌ها را با اندیشه شوقی مقایسه و در نهایت تحلیل می‌کنیم:

### 1.3 رویکرد عبرت‌آموزی

ملک‌الشعراى بهار از تاریخ سرزمین خود اطلاعات گسترده‌ای داشت. او به سبب داشتن آگاهی نسبتاً وسیع و نیز هیجان و شیفتگی عاطفی نسبت به گذشته ایران، بهترین مدیحه‌سرای «آزادی» و «وطن» - در بافت بورژوازی آن - است (شفیعی کدکنی، 1383: 36). از این رو، همواره با بهره‌گیری از آموزه‌های تاریخی دیگران را به عبرت‌آموزی فرامی‌خواند. او برای نصیحت کردن محمدعلی شاه و دعوت کردن او به عبرت‌آموزی از کردار پادشاهان گذشته ایران و نتایج خوب و بدی که هر یک از این سلاطین از اعمال خود گرفته بودند، تاریخچه مختصر ایران را از ابتدای سلطنت کیومرث تا آخر دوره مظفرالدین‌شاه به رشته نظم در آورد. بهار در ابتدای این قصیده، پادشاه را به یک پاسبان و مردم را به گله‌ای تشبیه کرده است که دشمنی هوشیار در کمین ایشان است:

پاسبانان تا به چند این مستی و خواب گران	پاسبان را نیست خواب، از خواب سر بردار، هان
گله خود را نگر بی‌پاسبان و بی‌شبان	یک طرف گرگ دمان و یک طرف شیر ژبان
پاسبان مست و گله مشغول و دشمن هوشیار	کار با یزدان بود کز کف برون رفته است کار

(بهار، 1354: 45 / 1)

شوقی نیز درصدد است تا توجه دیگران را به درس عبرت آموختن از تاریخ سرزمین خویش جلب کند. او در یک مجلس ادبی داستان عظمت مصر را برای داستان‌نویس انگلیسی «هول کین» همراه با افتخار به سرزمینش بیان کرده است.<sup>3</sup> شوقی گذر ایام در مصر و ماجراهایی همچون داستان حضرت یوسف و حضرت مریم و حوادث مربوط به مرگ «منا» (که نام او در تاریخ به صورت منفیس یا مینه آمده و بنیانگذار سلسله فرعونیان است) را مایه عبرت‌آموزی می‌داند. او همچنین داستان‌های مربوط به سلسله ساسانیان ایران و اسکندر مقدونی و اوکتافیوس و آنتونیوس، معشوق‌های کلوپاترا، و نیز عمر بن خطاب را موجب عبرت می‌داند و معتقد است که ایشان برای همیشه نابود نشده‌اند، بلکه ماجراهایشان در پس پرده نازک روزگار پنهان گشته است.

عِبْرَةَ الدَّهْرِ فِي الْكِتَابِ الْعَتِيقِ	إِنَّ مِصْرًا رَوَايَةَ الدَّهْرِ فَاقْرَأْ
فِي صَبَا الدَّهْرِ، آيَةَ الصَّدِّيقِ <sup>4</sup>	مَلْعَبٌ مِّثْلَ الْقِضَاءِ عَلَيْهِ
الْقَرْنَيْنِ، فَالْقَيْصَرِينَ، فَالْفَارُوقِ	و مَنَايَا «مَنَا» فَكَسْرِي فَذِي -
خَلْفَ سِتْرِ مِنَ الزَّمَانِ رَفِيقِ	دَوْلٌ لَمْ تَبِيدْ، وَلَكِنْ تَوَارَتْ

(شوقی، بی تا: 2/ 150 - 151)

شوقی خواننده خود را به مطالعه تاریخ دعوت می‌کند و از او می‌خواهد تاریخ را همانند قرآن گرامی بدارد. او تاریخ را مایه جاودانگی و انسان‌هایی را که تاریخ گذشته خویش را به دست فراموشی سپرده‌اند همچون کودکانی سرراهی می‌داند که اصل و نسبشان نامعلوم است و خودشان در میان مردم گم گشته و سرگردان‌اند.

مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فِي الْأَجْلَالِ قَابَا	غَالٍ بِالتَّارِيخِ، وَاجْعَلْ صُحْفَهُ،
تَجِدُ الْخُلْدَ مِنَ التَّارِيخِ بَابَا	وَاطْلُبِ الْخُلْدَ، وَرُؤْمَهُ مَنَزَلًا،
كَلْقَيْطِ عَيْ فِي النَّاسِ اتْسَابَا <sup>5</sup>	مِثْلُ الْقَوْمِ نَسُوا تَارِيخَهُمْ،

(همان: 233)

شعر شوقی، شعری هدفمند و جهت‌دار است. او در جای‌جای شعرش به دنبال آگاهی‌دادن به مخاطب است و با مرور تاریخ گذشته مصر و سرگذشت شخصیت‌های بزرگ و مفاخر گوناگون سرزمینش مخاطبان را اندرز داده و به عبرت‌آموزی از گذر روزگار و سرنوشت پادشاهان و حکومت‌ها فرا می‌خواند. او به خواننده یادآور می‌شود که حتی فرعون‌های مصر هم، که پیغامبرانی چون حضرت عیسی (ع) و یوسف (ع) و موسی (ع)

در دولت ایشان می‌زیستند، روزی گرفتار مرگ محتوم شدند. در حالی که ایشان ساده‌لوحانه برای زندگی دنیا، که آن را جاویدان می‌انگاشتند، می‌کوشیدند، مرگ نیز برای ویران کردن ساخته‌های آن‌ها در تلاش بود.

أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ الْأَلَى اسْتَدْرَى بِهِم عَيْسَى وَ يَوْسُفُ وَ الْكَلِيمُ الْمُصْعَقُ؟  
يَبْنُونَ لِلدُّنْيَا، كَمَا تَبْنِي لَهُم، خَرِبًا، غَرَابُ الْبَيْنِ فِيهَا يَنْعَقُ

(همان: 286 - 287)

اگرچه شوقی و بهار از ابزار و زبان شعری برای عبرت‌آموزی و پنددادن به دیگران بهره برده‌اند، اما نوع بیان و گفتمان آن‌ها در این زمینه اندکی متفاوت است. بدین‌گونه که بهار از همان آغاز قصاید، مخاطب خود را دقیقاً مشخص نموده و پادشاهان مستبد و خودکامه‌ای را که با مشروطه مخالفت می‌کردند به عبرت‌آموزی از تاریخ فرا خوانده است، اما شوقی در این زمینه اندکی محتاط‌تر بوده و برای پندآموزی از تاریخ، مخاطب عام را برگزیده است.

### 2.3 رویکرد انگیزشی برای تجدید مجد و عظمت ایران

حس وطن‌خواهی بر جای‌جای اشعار بهار سایه افکنده است. او فرزند انقلاب آزادی‌بخشی است که استیفای حقوق انسانی شهروندان دستاورد اصلی آن شناخته می‌شود و شاعری است که نسبت به تعهد اجتماعی خود همواره بیدار و فعال بوده است (سپانلو، 1374: 76). از این‌رو، هنگامی که با اولتیماتوم دولت روسیه تزاری به ایران در 1290 ش، انقلاب مشروطه آغاز شد، بهار با هدف ایجاد انگیزه در مردم ایران برای مقابله با بیگانگان و ایستادگی در برابر ایشان و نیز برای تشویق آن‌ها به سامان‌دهی اوضاع و بازگشت به روزگار زرین گذشته سرزمین خود، قصیده‌ای زیبا ساخت و در آن پیاپی به مردم تأکید کرد که: «ایران مال شماست».

هان ای ایرانیان! ایران اندر بلاست مملکت داریوش دستخوش نیکلاست  
مرکز ملک کیان در دهن ازدهاست غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست  
برادران رشید این همه سستی چراست ایران مال شماست، ایران مال شماست

(بهار، 1354: 1/257)

ایران از نگاه بهار، در گذشته چشمه‌ای جوشان و دارای آبی گوارا و زلال بوده است، ولی در روزگار او همانند چشمه‌ای شده که گل و لای آن را تیره و کدر ساخته است. به

نظر او این چشمه را مردی باید مصلح تا آلودگی‌ها را به بازوی توانمند خویش بردارد و روشنی و نور را به ارمغان آورد:

ایران بود آن چشمه صافی که به تدریج      بگرفته لجن تا گلو و زیر ذقن را  
کو مرد دلیری که به بازوی توانمند      بزداید از این چشمه، گل و لای و لجن را

(همان: 778)

او با به تصویر کشیدن چشمان خونبار مادر وطن، که در انتظار فرزندانی است که بپاخیزند و دوران خوش گذشته را زنده کنند، به دنبال ایجاد انگیزه و پویایی در جوانان کشور و تقویت روحیه و نشاط انقلابی در ایشان است:

دو چشم مام وطن ز آفتاب و مه سوی ماست      وزین دو دیده به ما کسوت و طعام دهد  
ز چشم مام وطن خون چکد بر این آفاق      که سرخی شفقش جلوه صبح و شام دهد  
به‌ما خطاب کند با دو دیده خونبار      که کیست آن‌که به من خون خویش وام دهد؟  
به روی سینه پیورده‌ام جوانان را      که داد من ز شما نو خطان کدام دهد؟

(همان: 568)

از سوی دیگر شوقی نیز با دیدن پیشرفت و رشد روز افزون کشورهای غربی از جوانان کشورش و فرزندان خود می‌خواهد به پاخیزند و آرزو می‌کند که روزی آن‌ها را در اوج عظمت و بزرگی ببیند و اوضاع به گونه‌ای دیگرگون شود که همگان اذعان کنند که مصر دوباره به دوره عظمت و اقتدار خویش باز گشته است.

یا شباب الغد، وابنای<sup>۶</sup> الفدی      لکم، اکرم و أعزّز بالفدا  
هل یمد الله لی العیش، عسی      أن أراکم فی الفریق السعدا؟  
و أری تاجکم فوق السها،      و أری عرشکم فوق ذکاء؟  
من راکم قال: مصر استرجعت<sup>۷</sup>      عزها فی عهد خوفو و منا<sup>۷</sup>

(شوقی، بی تا: 325 / 2)

او در ادامه راه را بر هر بهانه و عذر تراشی جوانان می‌بندد و می‌گوید: ما خوب یا بد، رفتنی هستیم و شما باید که می‌مانید. مصر مال شماست؛ از این رو، بیش از هر چیز شایسته بهره‌مندی از ثمره کوشش‌ها و تلاش‌های شماست. او به شدت با تفکرات قضا و قدری مخالف است و این افکار را خیال شاعرانه می‌داند و معتقد است این تلاش و جهد افراد است که آینده را رقم می‌زند، نه قضا و قدر.

إن أسأنا لَكُمْ، أو لم نسيء، نحن هلكي، فلکم طولُ البقاء  
إنما مصرُ إليکم و بکم، و حقوقُ البرِّ أولى بالقضاء  
لا تقولوا حطنا الدهر، فما هو إلا من خيال الشعراء

(همان: 326)

او جوانان سرزمینش را به خواندن تاریخ تشویق می‌کند و آن‌ها را پیغامبرانی می‌داند که خداوند در این روزگار وحی را بر زبان ایشان جاری کرده است. به آن‌ها یادآور می‌شود که باید با قدرت بر دنیا مسلط شوند تا از نعمت‌ها و خوشی‌های آن کامیاب شوند؛ چراکه این نعمت‌ها برای انسان‌های ضعیف و ناتوان آفریده نشده‌اند، پس ایشان باید بزرگی را بر روی زمین بجویند و اگر کره‌خاکی بر ایشان تنگ آمد، بزرگی را در آسمان بجویند:

واقراوا تاریخکم، واحتفظوا بفصیح جاء کم من فصحاء  
أنزل الله على السنينهم وحیه فی عصر الوحي الوضاء  
واحكموا الدنيا بسلطان، فما خلقت نصرتها للضعفاء  
واطلبوا المجد على الأرض، فإن هی ضاقت فاطلبوه فی السماء

(همان: 326 - 327)

آن‌گونه که از اشعار این دو شاعر برمی‌آید هر دو به دنبال انگیزش و تشویق مردمان سرزمین خود برای بازگشت به دوران طلایی دو تمدن بزرگ جهان یعنی ایران و مصر هستند. با این تفاوت که بهار این کار را با استفاده از مشابه‌های محسوس مثل «چشمه گل ولای گرفته» و «مادری با چشمان خونبار» انجام می‌دهد، در حالی که شوقی با بیانی کاملاً مستقیم و واقع‌گرایانه و با کمتر بهره‌ای از صور ادبی به انجام این مهم می‌پردازد.

### 3.3 رویکرد استبدادستیزی

استبداد محمدعلی‌شاه بیش از هر چیز دیگر، جان بهار را می‌آزرده و به انتقادهای صریح و بی‌پروا از او و حکومتش وادار می‌کرده است. پس از آن‌که به‌رغم همه نصیحت‌ها، کینه‌جویی شاه با مشروطه‌خواهان گسترش می‌یابد، شاعر در مستزادی که دیگر خطاب به شاه نیست، بلکه نشانه‌ناامیدی کامل او از نصیحت‌پذیری و تغییر رویه شاه است روی به مردم می‌آورد و با زبان و قالب و لحنی که مقبول مخاطبان عام است نگرانی خود را از

عاقبت کار ایران و خشم خود را از شاه مستبد این گونه آشکار می‌کند (پورنامداریان، 1383: 89).

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست	کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست	کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز	موج‌های جانگداز
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست	کار ایران با خداست

(بهار، 1354: 1/ 147)

بنابراین، بهار همچون مبارزی راستین در برابر استبداد و شخص شاه می‌ایستد و نه در خفا و با گوشه و کنایه، بلکه با دلیری و صراحت لهجه علت اصلی مقابله شاه با مشروطه و انقلاب مردم ایران را بدطیبتی و سرشت نامیمون او می‌داند و می‌گوید:

شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست	زانکه طینت پاک نیست
دیده خفاش را خورشید در رنج و عناست	کار ایران با خداست

(همان: 147)

بهار به خاطر سرشت ظلم‌ستیز و عدالت‌خواه خود بارها زندان رفت و از فعالیت‌های سیاسی محروم شد. او ممنوع‌التدریس و خانه‌نشین گشت، حقوق استادی‌اش در دانشگاه قطع شد، اما استبدادستیزی و عدالت‌خواهی ذاتی‌اش هیچ‌گاه جای خود را به مصلحت‌اندیشی و عافیت‌طلبی نداد. شاید به همین خاطر استاد زرین‌کوب به او لقب «ستایشگر آزادی» داده است (1382: 373). شاعر که در اواخر عمر برای معالجه به سوئیس رفته بود، در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد، باز هم این آزادگی روح و اندیشه مبارزه‌طلبانه خویش را کنار نهاد. شدت این امر به گونه‌ای است که به قول استاد یاحقی: «گر بخواهیم تنها دو مروارید گران‌بها از دریای معانی شعر بهار صید کنیم، آن دو همانا چیزی جز «آزادی» و «وطن» نخواهد بود» (1374: 35). بهار که از استبداد محمدعلی‌شاه به تنگ آمده بود، به دنبال یک مرد می‌گشت؛ مردی واقعی که شمشیر دادخواهی برکشد و ظلم و استبداد را ریشه‌کن کند:

کجاست مرد، که شمشیر دادخواهی را	ز قلب ظالم بیدادگر نیام دهد؟
کجاست حزبی از آزادگان که چون پدران	ز خصم، جان بستاند، به دست، جام دهد؟

(همان: 570)

شوقی نیز با درک شرایط استبداد در حالی که نیک می‌داند جوانان از شنیدن پند و اندرز دلتنگ و بی‌حوصله می‌شوند، با لحنی پدرانه به فرزندان میهنش می‌گوید: شما در روزگار سختی به دنیا آمدید. زیر ضربات سهمگین باد و باران حوادث بالیدید و نتایج حاصل از ایجاد شکاف میان مردمان و ظلم بسیاری از استبدادگران و ظالمان را شاهد بودید. توصیف زیبای شوقی در این زمینه کم‌نظیر است: صدای ملت‌ها در نتیجه اتحاد است که همچون غرش شیر به گوش می‌رسد و اگر همین ملت یکپارچگی خود را در برابر استبداد از دست بدهند، صدایشان همچون زوزه سگان خواهد بود.

قل للبنین مقال صدق، واقتصد، <sup>8</sup>	ذرع الشباب يضيق بالنصاح <sup>8</sup>
أنتم بنو اليوم العصيب، نشأتُم	فی قصف أنواء، و عصف رباح <sup>9</sup>
و رأيتمُ الوطن المؤلف صخرة	فی الحادثات وسيلها المجتاح
و شهدتمُ صدع الصفوف، و ما جنی	من أمر مُفتات، و نهی وقاح
صوتُ الشعوب من الزبير مُجمعا	فإذا تفرق كان بعض نباح

(شوقی، بی تا: 2/ 354)

شوقی در قصیده «الحرية الحثراء» با یادآوری انقلاب ملت در اعتراض به استبداد حاکم و تبعید سعد زغلول، خون شهیدان این قیام را به ریخته شدن خون امام حسین (ع) در روز عاشورا تشبیه می‌کند و می‌گوید:

فی مهرجان الحق أو يوم الدم	مُهَج من الشهداء لم تتكلم
یبدو علی هاتور نور دماها،	كدم الحسين علی هلال محرم <sup>10</sup>

(همان: 361)

در این رویکرد نیز زبان بهار از شوقی تندتر و پرشورتر است. اشعاری که مضمون اصلی آن را استبداد و ضرورت مبارزه با آن تشکیل می‌دهد در سراسر دیوان بهار موج می‌زند؛ حال آن‌که به خاطر بیان نرم و دوراندیشانه شوقی، یافتن این گونه اشعار در دیوان او اندکی دشوار است.

### 4.3 رویکرد شرق‌گرایی

بهار با نگاهی شرق‌گرایانه و آگاهی بخشی به افراد برای دوری کردن از تقلید کورکورانه از غرب، به دنبال برطرف کردن جهل برخی از روشنفکران و جوانان زودباوری است که رمز

پیروزی و پیشرفت حقیقی را در تقلید کورکورانه از غرب می‌دانند. او خودباوری و تکیه بر هنر خویش را پایه رسیدن به مجد و بزرگی می‌داند:

مباش غره به تقلید غریبان، که به شرق  
 تو شرقی‌ای و به شرق اندرون کمالاتی است  
 اگر دهد، هنر شرقی احترام دهد  
 ولی چه سود که غربت فریب تام دهد  
 بهر صفت که برآئی برآی و شرقی باش  
 وگرنه دیو به صد قسمت انقسام دهد  
 ز غرب علم فراگیر و ده به معدۀ شرق  
 که فعل هاضمه‌اش با تن انضمام دهد

(بهار، 1354: 1/ 568)

او برای ایجاد و تقویت روحیه خودباوری و اعتماد به نفس در ساکنان قاره کهن آسیا، با دیدی منفی به اروپاییان می‌گوید:

ای نژاد آسمانی وین نیبرۀ آفتاب  
 شد اروپا دایه و مام تو را پستان برید  
 ترک رامش کن که جور مغرب از حد درگذشت  
 و آسیابان را ز بیدادت ز دل خنجر گذشت  
 ای اروپا آسیا را نوبت دیگر رسید  
 و آسیابان را ز بیدادت ز دل خنجر گذشت

(همان: 725)

او در عین حال که خواهان اتحاد ایران با جهان اسلام و دیگر کشورهاست، همچون سیاستمداری آگاه، به مردم کشورش یادآور می‌شود که نه کشورهای همسایه و نه اروپاییان هیچ یک به هنگامه بلا و رنج به فریاد ما نخواهند رسید و از آنجا که هرکس تنها به فکر خویش است، پس ما نیز باید با کار و کوشش در فکر پیشرفت و ترقی خویش باشیم. او در این باره می‌گوید:

همجواران را به ما انصاف کاری هست نیست  
 قوم مغرب را بر اهل شرق یاری هست نیست  
 رو بکنن کنار دگـر  
 رو بچـو یـسار دگـر  
 خود خریداری بر این افغان و زاری هست نیست  
 رو بـه بـازار دگـر

و در پایان به این نتیجه می‌رسد که:

زانکه کس را دل به حال کس نمی‌سوزد بهار  
 کنار بایسد کرد کنار

(همان: 242)

به دنبال قیام‌های خودجوش مردمی، مثل قیام مصطفی کامل و حزب الوطن، و نیز قیام سعد زغلول و حزب الوفد که در مبارزه با استعمار انگلیس شکل گرفت، شاعرانی همچون



احمد شوقی، حافظ ابراهیم، و احمد محرم نیز حرکتی را در این راستا آغاز کردند. به عنوان نمونه شوقی، شادمان از تأسیس بانک ملی مصر، مشرق‌زمین را به انسانی مانند می‌کند که پس از زبونی‌ها و تحقیرهایی که از جانب غرب تحمل کرده است، به ناگاه از خواب طولانی غفلت برخاسته و زندگی را از سر گرفته است:

نَبَذَ الهوى، و صَحَا مِنَ الأحلامِ      شَرِقٌ تَشَبَّهُ بَعْدَ طُولِ منامِ  
صاحت به الآجام؛ هُنْتَ! فلم يَنَمِ،      أَعْلَى الهوانِ يُنَامُ فى الآجام؟<sup>11</sup>  
نفضوا العيونَ مِنَ الكرى، واستأنفوا      سَفَرَ الحياءَ، ورحلَةَ الأيَّامِ<sup>12</sup>

(شوقی، بی تا: 319/4)

اکنون که شوقی مصر را تا اندازه‌ای متحد می‌یابد با همتی سستی‌ناپذیر به جنگ حوادث می‌رود و همت مردان استوار را چنان می‌پندارد که نه ستایش دیگران ایشان را شادمان می‌سازد و نه سرزنش ملامتگران آن‌ها را از راه باز می‌دارد.

قُلْ للحوادث: أَقْدِمِي، أو أَحْجِمِي،      إِنَّا بَنَوُ الإقْدَامِ و الإحْجَامِ  
هِمُّمُ الرِّجَالِ إِذَا مَضَتْ، لَمْ يَنْتَهَا      خَدَعُ النَّسَاءِ و لَاعْوَادِ الدَّامِ

(همان: 321)

همان‌طور که از اشعار برمی‌آید نگاه بهار به غریبان بار منفی بیش‌تری دارد، حال آن‌که شوقی نیز در عین تشویق به خودباوری و عدم تکیه بر غرب، گامی جلوتر رفته و مردان بلندهمتی را به تصویر می‌کشد که با تکیه بر خود و قطع وابستگی از غریبان، هیچ چیز ایشان را از ادامه مسیر باز نمی‌دارد. سرانجام نیز اندیشه شوقی و شاعران دیگری از این دست، در انقلاب 1952 م که در آن مردم مصر بر استعمار انگلیس شوریدند و جمهوری عربی مصر را تشکیل دادند، به بار نشست.

### 5.3 رویکرد ایجاد وحدت داخلی

در گرما گرم انقلاب مشروطه، هنگامی که شعله نفاق و تفرقه در جای‌جای کشور زبانه می‌کشید و سیاست خارجی نیز با تمام قوا به آشوب و هرج و مرج داخلی دامن می‌زد، بهار تحت تأثیر این اوضاع ناهنجار، با اندوه و تشویش بسیار، مسمطی با نام «وطنیه» سرود و کوشید که زنگ خطر اوضاع حاکم بر کشور را به صدا در آورد و به همگان درخصوص ضرورت حفظ وحدت داخلی آگاهی دهد:

وزرا باز نهادند ز کف کار وطن	و کلا مهر نهادند به کام و به دهن
علما شبیه نمودند و فتادند به ظن	چیره شد کشور ایران را انبوه فتن
کشور ایران ز انبوه فتن در خطر است	ای وطن خواهان زنهار وطن در خطر است
کاردانان را بیرون ز سخن کاری نیست	غیر لفاظی در سرّ و علن کاری نیست
علما را به جز حيله و فن کاری نیست	جهلا را به جز افغان و حزن کاری نیست
ملک از این ناله و افغان و حزن در خطر است	ای وطن خواهان زنهار، وطن در خطر است
وطنیاتی با دیده‌ تر می‌گویم	با وجودی که در آن نیست اثر می‌گویم
تا رسد عمر گرنامه‌ی به سر می‌گویم	بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
که وطن باز وطن باز در خطر است	ای وطن خواهان، زنهار وطن در خطر است

(بهار، 1354: 208 / 1)

شوقی نیز یک مصلح اجتماعی و یک سیاستمدار وحدت‌گراست. او آن‌چنان دلبسته‌ وطن خویش است که در برابر هر عامل داخلی و خارجی که بخواهد استقلال، امنیت، و آزادی کشورش را به خطر افکند، آشکارا به مقابله برمی‌خیزد. او از مردم کشورش می‌خواهد که دوران تفرقه و دوری از یک‌دیگر را به کنار نهند و می‌گوید مگر مصر زادگاه، زادبوم و پس از مرگ، مکان دفن همه‌ ما نیست؟ پس به خاطر همین نقطه‌ اشتراک باید چنددستگی و تفرقه را کنار بگذاریم.

تعالوا عسی نظوی الجفء و عهدہ، و نَبِذْ أَسْبَابَ الشَّقَاقِ نَوَاحِیَا  
 الْمَتَكُ مَصْرٌ مَهْدِنَا ثُمَّ لَحْدِنَا، و بَيْنَهُمَا كَانَتْ لِكُلِّ مَعَانِیَا؟<sup>13</sup>

او از بیان مستقیم مسائل اجتماعی گام را فراتر نهاده و سمبل‌ها را در شعر خود وارد می‌کند و در قالب داستان‌هایی که حیوانات قهرمانان آن را تشکیل می‌دهند، به صورت نمادین به آموزش برخی اصول مربوط به سیاست و کشورداری می‌پردازد. یکی از این اصول بنیادین حفظ وحدت و انتخاب عاقل‌ترین افراد برای رهبری است. شوقی داستانی با این مضمون دارد که این‌گونه آغاز می‌شود: گروهی از خرگوش‌ها در جایی به‌خوبی و خرمی زندگی می‌کردند تا این‌که، فیلی قوی و تنومند از میان لانه‌های آن‌ها شروع به رفت و آمد کرد و باعث دردسر و نگرانی ایشان شد. اوضاع روز به روز بدتر می‌شد. سرانجام، یکی از خرگوش‌ها، که از همه باتجربه‌تر و داناتر بود، گروه خرگوش‌ها را دور هم جمع

کرد و از آن‌ها خواست علیه این دشمن مشترک متحد شوند. آن‌ها از بین خود سه نفر را برگزیدند و با کمک این سه تن توانستند بر مشکلات و آن فیل ظالم پیروز شوند.

نادی بهم: يَا مَعْشَرَ الْأَرَابِ      من عالم، و شاعر، و كاتب  
إِتَّحِدُوا ضِدَّ الْعَدُوِّ الْجَافِي،      فَإِلَّا تَحَادُّ قِسْوَةَ الضَّعَافِ  
فَأَقْبَلُوا مُسْتَوْصِيينَ رَأْيِهِ      و عقِدُوا لِلْاجْتِمَاعِ رَأْيَهُ<sup>14</sup>

در نتیجه این اقدامات و انتخاب صحیح رهبران و حفظ وحدت، جامعه خرگوش‌ها، که در واقع سمبلی برای اجتماع انسانی است، به امنیت و آسایش دست یافت:

وَهَلِكِ الْفَيْلُ الرَّفِيعُ الشَّانِ،      فَأَمْسَتْ الْأُمَّةُ فِي أَمَانٍ

(همان: 155 / 4 - 156)

پرداختن به مسئله وحدت داخلی در نوع نگرش هر دو شاعر یکسان است. اما در روش بیان ایشان تفاوت وجود دارد؛ سبک بهار پرداخت مستقیم به موضوع است، در حالی که شوقی در برخی موارد قالب تشبیه و تمثیل و استعاره را برمی‌گزیند.

### 6.3 رویکرد ایجاد وحدت با دیگر کشورها

بهار، با نگاهی که بی‌شبهت به دیدگاه سعدی نیست، اجزای مختلف جهان اسلام را متحد و یک‌پیکر دانسته و معتقد است اگر مسلمانی در گوشه‌ای از جهان اسلام بگریزد در گوشه دیگر مسلمانی ناله و اندوه سر خواهد داد:

هند و ترکیه و مصر و ایران      تونس و فاس و قفقاز و افغان  
در هویت دو، اما بدین، یک      مختلف تن، ولی متحد، جان  
جملگی پیرو دین احمد      جملگی تابع نص قرآن  
مسلمی گر بگریزد به طنجه      مؤمنی نالند اندر بدخشان  
آری این راه و رسم عباد است      روز یک‌رنگی و اتحاد است

(بهار، 1354: 1 / 151)

او راه رسیدن مسلمانان به عزت و سربلندی را در گرو دو چیز می‌داند: اتحاد و مکتب. بهار مشفقانه از مسلمانان می‌خواهد که اختلافات مذهبی خویش را کنار نهند تا ثروت و ملک و ناموس و مذهب خویش را باز یابند.

ثروت و ملک و ناموس و مذهب	چار چیز است در ما مرکب
ثروت و ملک و ناموس ما را	برده این اختلافات مذهب
اختلافات مذهب در اسلام	روز ما را سیه کرده چون شب
عزت ما به دو چیز بسته است	اتحاد اول و بعد مکتب
کاین دو اول طریق رشاد است	روز یک‌رنگی و اتحاد است

(همان)

بهار ادیب و هنرمند پروردهٔ انقلاب مشروطیت و فرهنگ مردم‌گرای آن است. عشق به وطن در ضمیر بهار عشق بزرگی است که سراسر عمرش را می‌سوزد و می‌افروزد. او با هدف پیشرفت ایران و خارج‌شدن از انزوا و همگام‌شدن با قافلهٔ پیشرفت بشر، خواهان ایجاد اتحاد میان ایران و دیگر همسایگانی است که دارای اشتراکات دینی، فرهنگی، و جغرافیایی‌اند؛ یکی از این کشورها ترکیه است. بهار خطاب به محمدعلی شاه می‌گوید:

ملت عثمانی با ما یکی است	ما دو جماعت را مبدأ یکی است
ما دو گروهیم ز یک پیرهن	نیست میانه سخن از ما و من
روزی بودیم دو طفل صغیر	داد به ما مادر اسلام شیر

(بهار، 1354: 2 / 141)

او فراتر از ایران و ترکیه به دنبال ایجاد وحدت در جهان اسلام است. اختلافات میان شیعه و سنی را نفی کرده و از همهٔ امت اسلام می‌خواهد همانند امریکا و اروپا این مسائل جزئی و فرعی را کنار نهاده و در سایهٔ پرداختن به اصل اتحاد به پیشرفت و تعالی دست یازند.

ای کاش، ای کاش! گر اسلامیان	رسم دونی را بیرند از میان
ای همگی پیرو دین قدیم	ای پسران پدران قدیم!
سنی و شیعه ز که و کیستند؟	در پی آزار هم از چیستند؟
جمله مسلمان و ز یک مذهبند	جمله سبقخواندهٔ یک مکتبند
دین یک و مقصد یک و مقصود یک	ره یک و معبد یک و معبود یک
جمله یکید، ای ز یکی سرزده	دامن جهل و دو دلی برزده
پند پذیرید ز امریکیان	پند پذیرفتن نارد زیان
عیسویان کاین علم افراختند	متحدانه به جهان تاختند

یک سره بردند ز عالم سباق  
از مدد علم و دم اتفاق  
ما ز چه بر فرع هیاهو کنیم  
قاعده اصل ز پا افکنیم

(همان: 141 - 142)

خوش بود از ملت اسلام نیز  
دست بشویند ز کین و ستیز  
زآنکه فزون است بداندیش ما  
دشمن ملک و عدوی کیش ما  
چاره ما نیست به جز اتحاد  
این ره رشد است، فنعم الرشاد

(همان: 145)

احمد شوقی نیز با جانبداری از امپراطوری عثمانی، همواره جهان اسلام اعم از ترک و عرب و ... را به وحدت و یکپارچگی تحت لوای این امپراطوری فرا می خواند. مثلاً هنگام اعلام قانون اساسی از سوی سلطان عبدالحمید، جهان اسلام را به اتحاد دعوت می کند و می گوید:

أسدی إلینا أمیر المؤمنین یبدأ<sup>15</sup> جلت کما جلّ فی الأملاک  
یا شعب عثمان من ترک و من عرب حیاک من یبعث الموتی و یحییها

(شوقی، بی تا: 1 / 241)

در اشعار دیگر نیز او تنها شاعر مصر نیست، بلکه شاعر قوم عرب است. او مردم سوریه، سودان، لیبی، و دیگر کشورهای عربی را همسایگانی می داند که، به دور از هر گونه تعصبی، با مصر تاریخ و هدف و زبان مشترک دارند (الحمصی، 1979: 674). از این رو، در سفری که به دمشق داشته است خطاب به مردم آن سرزمین این گونه می سراید:

و نحن فی الشرقِ والفضحی بنو رجم، و نحن فی الجرح والالام إخوان

(همان: 2 / 385)

تمایل به همگرایی با دیگر کشورهای اسلامی در شعر هر دو شاعر نمود دارد، با این تفاوت که بهار بدون تعیین خط مشی، همه کشورهای اسلامی را در این اتحاد هم مرتبه و یکسان می داند، حال آن که شوقی دیگر کشورها را به اتحاد در سایه امپراطوری عثمانی فرا می خواند.

### 7.3 تشویق به علم آموزی

بهار ایرانیان را به علم آموزی تشویق می کند و یادآور می شود که اگر ملتی در زمینه

تکنولوژی و دانش عقب باشد، از غافله دنیا جا می‌ماند و دیگران حقوق او را پایمال می‌کنند. پس ایرانیان بهتر است به جای امید بستن به اروپاییان، خویشتن را باور کرده، علم و دانش بیاموزند و بدین وسیله به دفاع از حقوق خود پردازند و مانع از پایمال شدن آن از سوی دیگر کشورهای قدرتمند شوند. او در این باره می‌گوید:

به کشوری که در آن ذره‌ای معارف نیست      اگر که مرگ بیارد کسی مخالف نیست  
کند قبیله دیگر حق او پامال      هر آن قبیله که بر حق خویش واقف نیست

(بهار، 1354: 2/378)

در روزگار شوقی اعزام دانشجویان به کشورهای اروپایی در قالب گروه‌های دسته‌جمعی بسیار رایج بوده است. شاعر که خود تحصیل کرده اروپاست و سال‌های جوانی را در آن‌جا سپری کرده است، اکنون با کوله‌باری از خاطرات ارزشمند این جوانان را پند می‌دهد. او از آن‌ها می‌خواهد آن‌گاه که تحصیل در دانشگاه‌های غربی را آغاز کردند، با تمام وجود به مطالعه و تلاش برای کسب دانش پردازند و از جوانی، که بسیار هم زودگذر است، نهایت بهره را ببرند:

قِفْ حَیَّ شُبَّانَ الحِمَى،      قَبْلَ الرِّحْلِ، بِقَافِیة<sup>16</sup>  
قُلْ: یَا شَبَابُ، نَصِیحَةٌ      مِمَّا یُزَوِّدُ، غَالِیة  
أَنْتُمْ غَدًا فِی عَالَمٍ      هُوَ وَ الحِضَارَةُ نَاحِیة  
وَ ارِیْتُ مِنْهُ شِیْئِی،      وَ قَضِیْتُ فِیْهِ ثَمَانِیة  
سِیْرُوا بِمَنْ تَعَلَّمُوا      سِرَّ الحِیَاةِ العَالِیة  
وَ تَمَلُّوا البَیْئَانَ، -      وَ اذْکُرُوا الجَهِودَ البَاقِیة  
ذُوقُوا الثَّمَارَ جَنِّیةً،      وَ رُدُّوا المَنَاهِلَ صَافِیة  
وَ افضُّوا الشَّبَابَ، فَاِنَّ      سَاعَتَهُ القَصِیْرَةَ فَاِنَّیة

(شوقی، بی تا: 4/282-284)

شوقی یک انقلابی است. شورشگری در مقابل همه کاهلی‌ها و سستی‌ها. او از عقب‌ماندگی سرزمین خویش در رنج و درد است و از فرزندان میهنش می‌خواهد با تمام وجود برای جبران این کاستی‌ها به پا خیزند. او سرانجام برخی خواب‌ها را مرگ و سرعت دیگر کشورها را در حرکت به سوی پیشرفت همانند برق و سرعت مصریان را مثل

لاک پشت می‌داند. معتقد است کشورهای پیشرفته و اروپاییان در دریا و خشکی به دنبال افزایش قدرت خود هستند؛ در حالی که، قدرت و نیروی مصریان تنها در آرزوهای دروغین ایشان است:

بنی الأوطان، هُبُوا، ثُمَّ هُبُوا، فبعض الموتِ يَجْلِبُهُ السُّبَاتُ  
 مشى للمجد، خَطَفَ البرقِ، قومٌ، و نحن، إذا مشينا، السَّلْحَفَاةُ  
 يُعِدُّونَ الْقَوَى بَرّاً و بحراً و عُدَّتْنا الأمانى الكاذباتُ

(همان: 3/ 126)

او که در خود مسئولیتی هم‌پایه بهار احساس می‌کند، از عقب‌ماندگی و رخوت موجود در سرزمینش رنج می‌برد و با اعتقاد و ایمان به این که با اراده می‌توان به والاترین جایگاه رسید، به دنبال ایجاد روحیه خوداتکایی و اعتماد به نفس در میان جوانان و مردم مصر است. از آن‌ها می‌خواهد به جای این که منتظر باشند دیگران برای ایشان دژهای محکم و کشتی بسازند، خودشان درصد کسب علم و فناوری روز برآیند تا بتوانند به تولید بومی در سرزمین‌شان دست یابند. او می‌گوید همان‌گونه که بادهای ابرها آسمان را می‌شکافند، کاروان علم نیز زمین را درنوردیده است:

لاتنادوا الحصونَ و السفنَ، و ادعوا - العلمَ ينشى لكم حصوناً و سفناً  
 إن ركبَ الحضارةِ اخترقَ - الأرضَ، و شقَّ السماءَ ريحاً و مژناً

(همان: 4/ 280)

او به خاطر علاقه قلبی به مردم سرزمینش غفلت‌های ایشان را پیوسته گوشزد می‌کند و از هم‌میهنان خود می‌پرسد: تاچه زمانی می‌خواهید به مردگان و نسل‌های پیش از خود بیالید؟ هنگام آن فرا رسیده است که بگوییم: ما [این کار را انجام داده‌ایم] و دیگر فرزندان ما نیز نگویند: ما در گذشته چنین بودیم، بلکه بگویند: ما در زمان خودمان به موفقیت‌های بزرگی نائل آمدیم.

کم نباهی بلحد میت؟ و کم - نحمَلُ من هادم، و لم یبن مِنّا؟  
 قد أنى أن نقول: نحن، و لا - نسمعُ أبناءنا يقولون: كُنّا

(همان: 281)

بهار با کوله‌باری از مطالعات ارزشمند تاریخی به‌خوبی می‌داند که پیشرفت علمی ایران

مانع از پایداری شدن حقوق مردم آن می‌شود با این حال، توصیفات او در زمان خود محصور می‌ماند؛ حال آن‌که، شوقی پا را از اکنون فراتر نهاده و آینده‌ای را به تصویر می‌کشد که فرزندان سرزمینش به خویشتن و افتخاراتی که به‌دست آورده‌اند خواهند بالید.

### 8.3 رویکرد ترسیم آینده درخشان برای ایران

بهار با وجود همه‌اندوه و دردی که از مشکلات درونی ایران در دل دارد و در کنار تلاش برای ایجاد خیزش و حرکت عمومی به منظور بازگرداندن عظمت کهن ایران، در اشعار میهنی خود دل به آینده ایران قوی می‌دارد و سخنش از ایمانی راستین به آتیه درخشان و سراسر افتخار سرزمینش حکایت دارد. ایرانی که در سیلاب حوادث همچون صخره‌ای عظیم، محکم برجا می‌ماند و از همه این خطرات به سلامت بیرون می‌آید. در آن عصر زرین است که اشعار بهار دهان به دهان خواهد گشت و ورد زبان مردمان ایران قدرتمند و پیشرفته خواهد شد:

طی شود سیل خروشان و به جا ماند سنگ	هست ایران چو گران‌سنگ و حوادث چون سیل
ساحت ایران آراسته همچون ارژنگ	بینم آن روز که از فر بزرگان گردد
ایستگاهی ز ره آهن در هر فرسنگ	کارگاهی ز پی کاوش در هر معدن
که ز بیکاری و تن‌زنی آیدشان ننگ	مردمانی همه با صنعت و با فخر و غرور
سر هر قصر برآورده به اوج خرچنگ	بن هر چاه فرو برده به پشت ماهی
بارها بسته به هر دهکده تنگ اندر تنگ	رستنی رسته به هر مزرعه دشت اندر دشت
عوض گفته تازی و روایات فرنگ	نکته‌ها کرده ز بر مرد و زن از گفت بهار

(بهار، 1354: 1/ 219-220)

شوقی اما به‌رغم تشویق فراوان جوانان سرزمینش به تلاش برای اعتلای سرزمین مصر و تکرار روزگار شکوهمند گذشته این سرزمین بزرگ، گویی چندان به آینده امیدوار نیست. شاید فاصله میان مصر با کشورهای پیشرفته غربی در عصر شاعر آن‌قدر زیاد است که موجب می‌شود او به جبران آن و پیشی گرفتن از ایشان چندان امیدوار نباشد. به همین خاطر در سراسر دیوانش تنها در یک بیت از پیشرفت مصر در آینده سخن به میان می‌آورد. او در قصیده‌ای که در رثای مصطفی ریاض پاشا، از سیاسیون عصر خویش، سروده این‌گونه می‌گوید:



رَأَيْتَ وَجْهَ قَوْمِكَ كَيْفَ جَلَّتْ      وَ كَيْفَ تَرَعَرَعَتْ مِصْرُ الْفِتَاةِ

(شوقی، بی تا: 3/ 125)

### 9.3 رویکرد پاسداشت شهیدان وطن

چندسال پس از انقلاب مشروطه نگاه بهار به میهن و نیز اشعار وطنی او رنگ و بوی دیگری به خود می‌گیرد. اکنون که مشروطیت پاگرفته و چهار سال نیز از آن گذشته است، ملت ایران روزگار تازه‌ای را از سر گرفته و حیات نوینی را آغاز کرده است. در این حال و هواست که بهار به یاد شهیدان و پیشگامان این انقلاب افتاده و از ایشان این‌گونه یاد می‌کند:

یاد باد و شاد باد آن سرو آزاد وطن	حضرت ستارخان
آن‌که داد از رادی و مردانگی داد وطن	اندر آذربایجان
راد باقرخان کز او شد سخت بنیاد وطن	شادابادا جاودان
یاد بادا ملت تبریز و آن مردان کار	مایه‌های افتخار

(بهار، 1354: 1/ 241)

شوقی نیز پس از اعدام عمر مختار، رهبر انقلابیون لیبی، به دست اشغالگران ایتالیایی، در سوگ این شهید اشعاری پر از حماسه و خون می‌سراید. او در این قصیده ضمن سرزنش مردم، ایشان را به عافیت‌طلبی و گم‌شدن در هزار توی مشکلات و فراموش کردن کشور متهم می‌سازد و جوانان میهن خویش را به بیداری و انتفاضه و خونخواهی عمر مختار فرامی‌خواند.

يا أَيُّهَا الشَّعْبُ الْقَرِيبُ، أَسَامِعْ	فَأَصْوَعْ فِي عُمَرِ الشَّهِيدِ رِثَاءً؟
أَمْ أَلْجَمْتَ فَاكِ الْخُطُوبِ، وَ حَرَمْتَ	أُذُنَيْكَ، حِينَ تُخَاطَبُ، الْإِصْغَاءَ؟
ذَهَبَ الزَّعِيمُ <sup>17</sup> ، وَ أَنْتَ بَاقِي خَالِدٌ،	فَانْقُدْ رِجَالِكَ، وَاخْتَرِ الزُّعَمَاءَ
وَأَرِحْ شِيُوخَكَ مِنْ تَكَالِيفِ الْوَعْيِ،	وَاحْمِلْ عَلَيَّ فِتْيَانِكَ الْأَعْبَاءَ <sup>18</sup>

(شوقی، بی تا: 3/ 317)

روح متلاطم بهار که گویی با به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه به ساحل آرامش رسیده است، اینک به تجلیل و یادکرد شهدای انقلاب می‌پردازد، این درحالی است که شوقی تلاش‌های سعد زغلول در برابر استعمار انگلیس را همچون عمر مختار هدر رفته تصور

می‌کند و با اندوهی برخاسته از نومییدی به سرزنش مردم می‌پردازد و آن‌ها را به رخوت و بی‌تفاوتی درباره آینده سرزمینشان متهم می‌کند.

#### 4. نتیجه‌گیری

عناصر قابل تطبیق در اشعار ملی - میهنی شوقی و بهار به شرح ذیل است:

1. احمد شوقی و ملک‌الشعرا بهار پیش از آن‌که دو شاعر سنت‌گرا و فردنگر باشند، شاعرانی سیاسی، اجتماعی، و تجددگرا در قلمرو مفاهیم و مضامین شعری‌اند که بعد سیاسی و جامعه‌شناختی اشعارشان بر جنبه فردی آن غلبه دارد.

2. وطن برای بهار و شوقی تنها به منزله یک زادبوم یا زیستگاه مطرح نیست، بلکه در چهارچوب فکری آن‌ها، وطن مجموعه‌ای از هویت ملی، تاریخی، و عاطفی مردم یک سرزمین در اعصار گوناگون، و با تمام پیشینه‌ها، تعلقات، ریشه‌ها، و اصالت آن است.

3. عشق به وطن یکی از متعالی‌ترین اقسام عشق است. در ایران عشق به وطن و تاریخ آن یکی از خصیصه‌های سبکی شعر مشروطه به‌شمار می‌رود. شوقی نیز از شاعران وطن‌گرای مصر است که تحت تأثیر قیام‌های مردمی ضد استبداد انگلیس در تشکیل جمهوری عربی مصر نقش پررنگی داشته است.

4. بهار و شوقی تنها به مردم شهر یا سرزمین خویش نمی‌اندیشیدند، بلکه بلندی روح ایشان سبب شده بود که در اندیشه اتحاد با دیگر کشورهای اسلامی و حتی سایر سرزمین‌های مشرق‌زمین برآیند و ضمن تلاش برای دستیابی به پیشرفت و تعالی، آرزوی داشتن آتیه‌ای درخشان در سایه اتحاد با دیگر ملل را در سر پیوراندند.

5. شوقی و بهار از تاریخ به‌مثابه ابزاری برای پندآموزی به مخاطبان خود بهره برده‌اند. مخاطب بهار کاملاً مشخص و واضح است و او بارها از پادشاهان مستبدی که مورد نظر و خطاب او هستند نام می‌برد. درحالی‌که مخاطب شوقی عام است و از شخص خاصی نام نمی‌برد.

6. هر دو شاعر با تکیه بر شناختی که از غرب و اروپا دارند، از هم‌وطنان خود می‌خواهند که از خواب غفلت برخاسته و خویشتن را باور کنند. بهار در حد اندرز و نصیحت باقی می‌ماند، اما شوقی فردای بیداری از این خواب را به روشنی و وضوح برای مخاطب خود ترسیم می‌کند. نگاه منفی به غرب در شعر بهار پررنگ‌تر است.

7. رویکرد هر دو شاعر برای برانگیختن هم‌میهنان خود به بازگرداندن دوران مجد و عظمت پیشین همسو است. با این تفاوت که شیوه بیان بهار با بهره‌گیری از صناعی همچون تشبیه و استعاره ادیبانه‌تر و زیباتر است؛ حال آن‌که، بیان شوقی کاملاً مستقیم و صریح و خالی از تعبیرات شاعرانه است.

8. رویکرد تشویق به وحدت و یکپارچگی در دو سطح داخلی و خارجی در شعر شوقی و بهار نمایان است. در سطح داخلی نگاه هر دو شاعر یک‌سان است؛ با این تفاوت که شوقی، برای تعمیق بیش‌تر مطلب، از تمثیل و داستان‌هایی که شخصیت‌های اصلی آن را حیوانات تشکیل می‌دهند، بهره می‌برد. در سطح خارجی و وحدت با دیگر کشورها نیز، دیدگاه هر دو شاعر به همگرایی با کشورهای اسلامی منحصر است. این بار با این تفاوت که بهار با دعوت به کنارنهادن اختلافات مذهبی از کشورهای اسلامی می‌خواهد با هم متحد شوند و برای این وحدت قالب و چهارچوبی تعیین نمی‌کند؛ حال آن‌که شوقی به خاطر جانبداری از امپراطوری عثمانی، جهان اسلام را به وحدت تحت لوای ایشان دعوت می‌کند.

9. امیدواری به آینده درخشان وطن در شعر بهار بیش‌تر از شوقی است. با وجود همه نابسامانی‌ها و مشکلاتی که در ایران عصر بهار وجود دارد، افق نگاه او به آتیه میهنش بسیار روشن و درخشان است، اما با این‌که تشویق به دانش‌اندوزی و تلاش برای پیشرفت کشور در شعر شوقی از بهار پررنگ‌تر است، امید و خوش‌بینی به این پیشرفت در شعر شوقی نمود چندانی ندارد.

10. با پیروزی انقلاب مشروطه بهار با بیانی نرم و آرام و سرشار از قدردانی و سپاس یاد شهیدان انقلاب مشروطه را در دل‌ها زنده می‌کند، اما شوقی، که از یک سو شاهد شکست سعد زغلول و از دیگر سو شاهد بی‌تفاوتی و عافیت‌طلبی مردم است، با زبانی نیش‌دار و گزنده به سرزنش ایشان می‌پردازد.

## پی‌نوشت

1. برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه ← جمال‌الدین، محمد سعید، *الأدب المقارن*، ترجمه سعید حسام‌پور و حسین کیانی (1389)، انتشارات دانشگاه شیراز. در این کتاب درباره مکاتب قدیمی و نوپای ادبیات تطبیقی، اصول، و رویکردهای آن‌ها به تفصیل سخن رفته است.
2. وطن‌دوستی بهار به حدی بود که گویا پس از مرگ نیز نگرانی از سرنوشت ایران قلب او را می‌لرزاند؛ چرا که بر قبر استاد این دو بیت را از دیوان او حک کرده‌اند:

عمری گذرانندیم به کام دگران      ما در تشویش و خلق در خواب گران  
القصه وطن را به دو چشم نگران      رفتیم و سپردیم به هنگامه‌گران

(بهار، 1354: 1/ 371)

3. عشق مقدس به وطن در شعر شوقی نیز، در برجسته‌ترین حالت خود، این‌گونه تجلی یافته است:

وطنی، لَدِیکَ، و أَنْتَ سَمَحٌ مِفْضَلٌ،      تُسَى الذُّنُوبُ، و تُذْکَرُ الْأَعْدَاؤُ  
تاب الزمانُ إِلَیکَ مِنْ هَفْوَاتِهِ،      بِوِزَارَةِ تُمَحَّی بِهَا الْأَوْزَارُ

(شوقی، بی‌تا: 2/ 360)

4. مَثَلٌ عَلَیْهِ: آن را برای نمونه آورد.

5. لَقِیْطٌ: بچهٔ سرراهی؛ عی: ناتوان بودن، درمانده بودن.

6. منظور شوقی دو فرزند خود (علی و حسین) است.

7. خوفو: یکی از فراعنهٔ مصر و بنیان‌گذار بزرگ‌ترین هرم از اهرام چهارگانه در جیزهٔ مصر است. «منا» یا «هینه» عنوان مؤسس سلسلهٔ فرعونیان و به قولی اولین فرعون مصر است. شهر ممفیس را این شخص بنیان نهاد.

8. ضاق ذُرْعَا ب...: از ... به تنگ آمد، از ... به ستوه آمد.

9. قصف: غرّش؛ أنواء: ج نوء: طوفان، تندباد.

10. هاتور: سومین ماه تقویم قبطی.

11. آجام: ج أجمه: بیشه (این‌جا استعاره از کشور مصر است): هُنت: خوار و زبون گشتی.

12. نفصوا العیونَ مِنَ الْکَرَى: خواب را از چشمان خود دور کردند.

13. مغانی: ج مغنی: خانه، مسکن.

14. استوصب رأیه: نظر او را درست دانست.

15. أسدی الیه یداً: او را یاری رسانید.

16. مقصود شاعر از قافیه قصیده‌ای است که در آن جوانان سرزمین خویش را اندرز داده است.

17. منظور شاعر از زعیم، سعد زغلول (رهبر انقلاب مصر در برابر استعمار انگلیس) است که شاعر او را با عمر مختار در لیبی مقایسه کرده است.

18. الوغی: آشوب، کارزار.

## منابع

امین مقدسی، ابوالحسن (1387). ادبیات تطبیقی، تهران: دانشگاه تهران.

- بزرگ بیگدلی، سعید (1387). «وطن دوستی در شعر بهار»، مجموعه مقالات یادی دوباره از بهار، به کوشش علی حسین پور، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- بهار، محمدتقی (1354). دیوان اشعار، تهران: امیرکبیر.
- پورنامداریان، تقی (1383). «هماهنگی صورت و معنی در شعر بهار»، بهار پنجاه سال بعد، مجموعه مقالات بزرگداشت پنجاهمین سال درگذشت ملک الشعرای بهار، به کوشش علی میرانصاری، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- الحمصی، نعیم (1979). الرائد فی الأدب العربی، دمشق: دار المأمون للتراث.
- الخطیب، حسام (1999). آداب الأدب المقارن عربیاً و عالمیاً، دمشق: دارالفکر.
- زرین کوب، عبدالحسین (1382). با کاروان حله، تهران: علمی.
- سپانلو، محمدعلی (1374). ملک الشعرای بهار، تهران: طرح نو.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (1383). ادوار شعر فارسی، تهران: سخن.
- شوقی، احمد (بی تا). دیوان، بیروت: دارالجمیل.
- عبدالعزیز، احمد (2002). نظریه جدیدة للأدب المقارن، القاهرة: مكتبة الانجلو المصریة.
- عظیمی، میلاد (1387). من زبان وطن خویشم، تهران: سخن.
- علوش، سعید (1987). مدارس الأدب المقارن، بی جا: المركز الثقافی العربی.
- غنیمی هلال، محمد (1987). الأدب المقارن، بیروت: دار العوده.
- محسنی نیا، ناصر و فاطمه داشن (1388). «بررسی مفهوم وطن در اشعار بهار و رصافی»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، س 1، ش 1.
- یاحقی، محمدجعفر (1374). چون سبوی تشنه، تهران: جامی.